



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۶/ آبان/ ۱۳۹۹

موضوع کلی: نواهی

موضوع جزئی: تنبیهاات اجتماع امر و نهی - تنبیه دوم: اضطرار ناشی از سوء اختیار مصادف با: ۱۰ ربیع الاول ۱۴۴۲

و مقدمیت آن برای واجب - کلام بعضی از بزرگان در اشکال به محقق نایینی و خویی

جلسه: ۲۰

سال دوازدهم

« الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین »

خلاصه جلسه گذشته

بحث درباره مقدمه ای بود که محقق خراسانی در ابتدای تنبیه دوم و قبل از ورود به بحث اصلی در تنبیه دوم متذکر شدند. عرض کردیم نسبت به این مقدمه یک بحث هایی صورت گرفته است از جمله مطلبی که محقق نایینی فرمودند، تفصیل کلام محقق نایینی ذکر شد و نتیجه آن شد که گویا محقق نایینی در واقع نسبت به این سخن محقق خراسانی که به طور مطلق حکم کرده است به ثبوت امر به مجرد ارتفاع حرمت، کانه یک تعریضی دارند، چون ظاهر سخن محقق خراسانی این است که با ارتفاع حرمت دیگر قهرا امر به نحو مطلق ثابت می شود، اما محقق نایینی کانه می خواهند بگویند این برای ثبوت امر کافی نیست، زیرا علاوه بر ارتفاع حرمت باید مانعیت نیز زائل شود، لذا آنهایی که در مواردی مثل تعلق نهی تحریمی نفسی قائلند که این نهی دلالت بر حرمت و مانعیت در عرض هم می کند، معتقدند که با زوال حرمت امر ثابت نمی شود و باید مانعیت نیز زائل شود تا امر ثابت شود این محصل نظر محقق نایینی بود.

محقق خویی به محقق نایینی اشکال کردند که بخشی از سخن محقق نایینی درست است لکن اینکه می گوید وجوب در عرض ثبوت حرمت منتفی می شود، اثباتا قابل قبول نیست ولو ثبوتا اینچنین است، ثبوتا انتفاء وجوب در عرض ثبوت حرمت است اما اثباتا اینچنین نیست. چون وقتی دلیل بالدلالة المطابقیه دلالت بر حرمت می کند، بالالتزام دلالت می کند بر عدم ثبوت وجوب و این دلالت التزامی از حیث حجیت تابع دلالت مطابقی است، حال اگر فرض کردیم در صورت اضطرار دلالت مطابقی کنار رفت و دلیل دیگر نتوانست حرمت را در این مورد خاص ثابت کند قهرا دلالت التزامی نیز کنار می رود زیرا این دلالت التزامی تابع دلالت مطابقی است لذا اطلاق الوجوب محکم کما ذهب الیه المحقق الخراسانی.

کلام بعضی از بزرگان در اشکال به محقق نایینی و محقق خویی

بعضی از بزرگان در مقام دفاع از محقق خراسانی، هم به محقق خویی مشکل کردند و هم به محقق نایینی. ریشه اشکال به هر دو نیز یک چیز است، اصل این اشکال بر نکته ای استوار است که باید توضیح دهیم.

اشکال به محقق خویی

مدعای ایشان این است که آنچه محقق خویی گفتند در مورد دلالت التزامی و تبعیت آن از دلالت مطابقی در امر حجیت، در واقع مربوط به دلالات التزامیه عرفیه است، در حالیکه اینجا سخن و کلام ربطی به این دلالات التزامیه و عرفیه ندارد، زیرا بحث در مورد جایی است که دو عنوان واجب و حرام یا به تعبیر دیگر دو چیز که یکی واجب شده است و یکی حرام، با هم اجتماع کردند و در

این مجمع، وجوب مرتفع می‌شود یا خیر؟ مثل نماز در دار غصبی، غصب حرام است و این دو عنوان در یک چیز اجتماع کردند، بحث این است که آیا با ثبوت حرمت، این وجوب برداشته می‌شود یا خیر؟ و این یک امر عرفی نیست. اگر مسئله آن طور بود که محقق خوبی گفته‌اند اینقدر از ناحیه افراد مختلف مورد نقض و ابرام و اشکال واقع نمی‌شد، این نشان می‌دهد که مسئله و بحث درباره دلالت التزامی عرفی نیست، بلکه مسئله حکم عقل است و در محدوده حکم عقل فقط به دلالت مطابقی نگاه می‌شود و کاری به دلالت التزامی عرفی ندارد. این اصل سخن ایشان است.

منتهی ایشان یک ان قلت و قلت دارند که با آن این اشکال بیشتر تبیین و توضیح داده می‌شود و الا اصل حرف ایشان در پاسخ به محقق خوبی این است که دلالت التزامی هر چند تابع دلالت مطابقی است در حجیت و اگر دلالت مطابقی نباشد طبیعتاً دلالت التزامی هم منتفی می‌شود، ولی این در مورد فهم عرف از یک کلام، درست است اما اینجا امر عقلی است نه عرفی، اینکه نماز در دار غصبی به اعتبار صلاتیت واجب است و به اعتبار غصب حرام است، الان این چیزی که در خارج واقع می‌شود بالاخره متصف به وجوب می‌شود یا حرمت؟ آیا لا تعصب باعث می‌شود که امر به نماز کنار رود؟ اینها دیگر بحث دلالت التزامی عرفی نیست.

ان قلت

عرف وقتی می‌بیند دلیلی بر تحریم عملی وارد شده، استظهار می‌کند که وجوب باید مرتفع شود، در این تردیدی نیست. اما تعیین مورد، دیگر ربطی به عرف ندارد، موضوع بحث در اینجا این است که آیا این عمل مجمع‌العنوانین، وجود واحد او متعدد؟ این یک وجود است یا دو وجود است؟ واحد بودن این وجود و متعدد بودن این وجود، ربطی به دلالت التزامی عرفی ندارد، یعنی می‌توانیم بگوییم دلیل تحریم بالدلالة التزامية العرفیه، یوجب ارتفاع الوجوب، این موجب ارتفاع وجوب است، اما در اینکه این مورد، به خصوص یک وجود است یا دو وجود است (که موضوع بحث ما است) ربطی به آن شأن و فهم عرف ندارد. در هر دلیل و هر کلامی که القاء می‌شود یک حکم کلی و یک موضوع کلی وجود دارد، عرف از این یک معنا و مدلولی را استفاده می‌کند، منظور از دلالت عرفی همان چیزی است که عرف از این دلیل استظهار می‌کند، یک وقت شما می‌گویید این دلیل را به دست عقل بسپاریم تا ببینیم عقل از این چه می‌فهمد؟ یک وقت می‌گویید این دلیل را دست عرف بدهیم تا ببینیم عرف از این چه می‌فهمد؟ منظور از دلالت التزامی عرفی یعنی آن چیزی که عرف از این دلیل که مبین اثبات یک حکم کلی برای یک موضوع کلی است می‌فهمد و استفاده می‌کند. اما اینکه مصادیق و موارد این‌ها چیست دیگر ربطی به این دلالت ندارد.

اما در مسئله اجتماع امر و نهی بحث در تعیین مصداق است. یعنی می‌خواهیم ببینیم نماز در دار مغضوبه، آیا مصداق غصب است که اگر این چنین بود وجوب مرتفع می‌شود و حرمت ثابت می‌شود، و اگر مصداق غصب نباشد، در این صورت وجوب مرتفع نمی‌شود و دلیل تحریم شامل آن نمی‌شود. کانه اینجا دو مرحله وجود دارد: ۱. در مرحله اول که بحث فهم عرف از این دلیل است، این دلالت را عرف باید استفاده کند. ۲. در مرحله دوم مسئله تعیین مصداق است که دیگر به آن دلالت عرفی ارتباطی ندارد. بنابراین آنچه که محقق خوبی در اشکال بر محقق نایینی گفته که الدلالة التزامیه، تتبع الدلالة المطابقیه فی الحجیه فاذا انتفت الدلالة المطابقیه انتفت الدلالة الالتزامیه درست است. نمی‌شود دلالت مطابقی کنار رود اما دلالت التزامی سرجایش باشد، اما آنچه در مسئله اجتماع امر و نهی مورد بحث است ربطی به این ندارد، چون مسئله تعیین مصداق است که این مجمع و این چیزی که دو عنوان را در خودش جمع

کرده بالاخره مصداق غضب است یا مصداق نماز؟ عده‌ای این را مصداق غضب می‌دانند و عده‌ای مصداق غضب نمی‌دانند و عده‌ای قائل به جواز شده‌اند و عده‌ای قائل به امتناع شدند.

قلت

در مسئله اجتماع امر و نهی، بحث صرفاً در تعیین مصداق نیست. بلکه اگر بحث در تعیین مصداق به تنهایی بود، این حرف قابل قبول بود، اما بحث دیگری نیز وجود دارد، زیرا حتی بر فرض پذیرش وحدت وجود نماز و غضب، باز شما می‌بینید اختلاف واقع شده است، یک عده‌ای قائل به جواز شده‌اند و یک عده قائل به امتناع شدند. اگر صرفاً بحث در تعیین مصداق بود دیگر معنا نداشت که کسی قائل به امتناع شود. حتی در صورتی که ما قائل شویم که وجود اینها واحد است، نماز و غضب یک وجود دارند، اما می‌بینید که نزاع شده که آیا این جایز است یا خیر؟ اینها همه بر می‌گردد به مسئله تعدد عنوان، اگر عنوان متعدد باشد قائلین به جواز معتقدند که به لحاظ تعدد عنوان می‌تواند هر عنوانی متعلق حکم واقع شود و لذا مانعی از امر و نهی و اجتماعشان نیست، اما عده‌ای می‌گویند این تعدد عنوان برای تعدد حکم کافی نیست. لذا قائل به امتناع شده‌اند.

لذا مسئله اجتماع امر و نهی اینطور نیست که فقط محدود به تعیین مصداق باشد که آیا این وجود مصداق غضب است یا مصداق نماز؟ بلکه دایره بحث وسیعتر است. زیرا شما علی فرض تسلیم وحدت وجود الصلوة و الغضب باز می‌بینید بحث واقع شده که یک عده‌ای قائل به جواز اجتماع شدند و یک عده‌ای قائل به امتناع اجتماع شدند.

محصل سخن بعضی از بزرگان این شد که مسئله ارتفاع وجوب و اینکه در حالت اضطرار، در مورد اجتماع، وجوب مرتفع می‌شود، این ارتفاع الوجوب در غیر این مورد یا به تعبیر دیگر تقیید الوجوب به غیر مورد الحرمة، یک امر عرفی نیست. اصل اشکال محقق خویی این بود که وقتی دلیلی می‌آید چیزی را حرام می‌کند بالدلالة الالتزامیه می‌گوید: آن دیگری واجب نیست، وقتی می‌گوید: هذا حرام، معنایش این است که وجوب مرتفع شده است. سخن محقق خویی این بود که در حالت اضطرار دیگر این دلالت مطابقی کنار می‌رود، زیرا فرض این است که در حالت اضطرار خطاب و دلیل شامل مضطر نمی‌شود معنایش این است که هذا لیس بحرام فی فرض الاضطرار، می‌گوید: وقتی در این حالت، این حرمت و این دلالت مطابقی کنار رفت فثبت الوجوب، پس ثبوت ثابت می‌شود زیرا الدلالة الالتزامیه تتبع الدلالة المطابقیه فی الحقیقه؛ طبیعتاً وقتی دلالت مطابقی کنار برود دیگر دلالت التزامی حجت نیست. لذا ایشان می‌گویند در هر صورت اطلاق الوجوب محکم چه مانعیت زائل شود و چه نشود. عمده این دلیل حرمت است که وقتی کنار رود دیگر تکلیف روشن می‌شود.

بعضی از بزرگان در پاسخ می‌گویند: آنچه که در فرض اضطرار پیش می‌آید این است که این وجوب کنار می‌رود، یعنی در واقع وجوب مقید می‌شود به غیر مورد الحرمة، خب این را عرف می‌تواند بفهمد؟ تقیید الوجوب بغير مورد الحرمة یا ارتفاع الوجوب در این مورد خاص، این چیزی نیست که عرف آن را بفهمد، آن قانون و قاعده‌ای که محقق خویی گفتند، در مورد دلالت التزامی عرفی درست است اما این چیزی نیست که عرفی باشد تا عرف این را مستقیماً از این دلیل بفهمد لذا اینکه ایشان آمده این را برده در دایره دلالت التزامی، همراه با یک نوع غفلت و تسامح است. چون این چیزی نیست که عرف بفهمد، عرف اصل اینکه کلام یک دلالت التزامی دارد را می‌فهمد، اما اینکه در اینجا بگوییم با ثبوت الحرمة وجوب مرتفع می‌شود ولی نه همه‌جا، این یک امر عرفی نیست، عرف مستقیماً از دلیل این را نمی‌تواند بفهمد. این چیزی است که باید با دقت عقلی معلوم شود.

ایشان در ادامه می‌فرماید با توجه به این نکته‌ای که گفتیم، اشکال سخن محقق نایینی نیز معلوم می‌شود. کدام سخن محقق نایینی به نظر ایشان اشکال دارد؟

اصل ادعای محقق نایینی در قسم ثانی بود (زیرا در قسم اول و سوم تعریضی به محقق خراسانی نداشتند، ایشان فقط در قسم دوم یک تردیدی را بیان کردند) قسم دوم جایی بود که قیود عدمیه معتبره در مأموریه، از راه یک نهی نفسی تحریمی استفاده شود، مثالش را هم گفتند، مورد اجتماع بنا بر قول به امتناع در نماز در دار غصبی مکان غصبی متعلق یک نهی تحریمی نفسی شده، ولی الان با نماز مجتمع شده است. ایشان فرمود: تارتا ما معتقدیم این دلیل تحریمی نفسی، هم دلالت بر حرمت می‌کند و هم دلالت بر مانعیت، یعنی هر دو در عرض هم استفاده می‌شوند. اما مشهور معتقدند که این دلیل فقط بر حرمت دلالت می‌کند ولی مانعیت از آن استفاده می‌شود، به عبارت دیگر مانعیت در طول حرمت به دست می‌آید، این دلیل دلالت بر حرمت غصب می‌کند ولی مانعیت غصب به تبع این دلیل و دلالتش بر حرمت استفاده می‌شود، اینجا بود که عرض شد کأنه یک تعریضی به محقق خراسانی دارند. زیرا محقق خراسانی به طور کلی گفتند که اگر اضطرار پیش آمد رافع حرمت است، وقتی حرمت هم منتفی شد قهرا وجوب و امر هم ثابت می‌شود، ایشان به طور مطلق حکم کرد به ثبوت الامر بمجرد ارتفاع الحرمه، دیگر فرقی نگذاشتند بین اینکه مانعیت زائل شده باشد یا نشده باشد. محقق نایینی در واقع می‌خواهد به محقق خراسانی متذکر شود که صرف زوال حرمت برای ثبوت امر کافی نیست، یعنی تا زمانی که مانعیت وجود دارد وجوب ثابت نمی‌شود، لذا کأنه به نظر محقق نایینی ثبوت امر در فرض ارتفاع حرمت تنها بر یک تقدیر اتفاق می‌افتد، تنها بر یک مبنا قابل قبول است و آن اینکه مانعیت را در طول حرمت بدانیم. اما علی المبنی الآخر که مانعیت در عرض حرمت است، اینطور نیست که با ارتفاع حرمت امر ثابت شود، زیرا هنوز مانعیت وجود دارد.

بعضی از بزرگان با توجه به این نکته‌ای که در اشکال به محقق خوئی گفتند (که مسئله، مسئله دلالت التزامیه عرفیه نیست، بلکه مسئله، مسئله عقل است، پای عقل در میان است و حکم عقل اینجا ملاک است که آن هم فقط به دلالت مطابقی نگاه می‌کند و کاری به دلالت التزامی ندارد) می‌گوید: اگر مسئله ارتفاع وجوب عند ثبوت الحرمه به حکم عقل باشد، عقل نگاه می‌کند و می‌بیند که وقتی اضطرار باعث ارتفاع حرمت شد، دیگر چیزی که بخواهد جلوی وجوب را بگیرد از نظر عقل نیست، از نظر عقل وقتی حرمت ثابت شد، وجوب مرتفع می‌شود. همین عقل وقتی می‌بیند اضطرار حرمت را بر می‌دارد قهرا حکم می‌کند به اینکه دلیلی برای عدم وجوب نیست، پس وجوب ثابت می‌شود. پس اینکه ما بیایم بین فرض زوال مانعیت و یا عدم زوال مانعیت بواسطه دلیل تفکیک کنیم درست نیست، لذا اطلاق الوجوب محکم و آن مطلبی که محقق خراسانی گفته است درست است ولی نه به دلیلی که محقق خوئی گفته است بلکه به این دلیلی که ما می‌گوییم؛ در واقع ایشان می‌خواهد با این ادعا هم سخن محقق خوئی را رد کند و هم سخن محقق نایینی.^۱

از نظر ادعا، ایشان با محقق خوئی یکی است، در واقع هر دو مثل محقق خراسانی فکر می‌کنند یعنی اینکه اگر اضطرار پیش آمد، اضطرار رافع حرمت است مطلقا و حرمت که مرتفع شد وجوب ثابت می‌شود مطلقا، اما راه ایشان با راه محقق خوئی متفاوت است، لذا ایشان هم به محقق خوئی اشکال کرده است و هم به محقق نایینی.

بررسی کلام بعضی از بزرگان

^۱ منتقى الاصول، ج ۳، ص ۱۳۷ الی ۱۳۹.

اینکه ایشان می‌فرماید: اگر عقل حکم کند که عند ثبوت الحرمة وجوب مرتفع می‌شود و بواسطه ملازمه عقلیه بین این دو ملتزم می‌شویم به اینکه با ثبوت حرمت، وجوب کنار می‌رود، اگر اضطرار پیش آمد و باعث شد که حرمت مرتفع شود، ایشان می‌گویند: عقلا دیگر چیزی که مقتضی عدم وجوب باشد نیست، یعنی مانعیت دیگر خطر و مشکلی در این رابطه ایجاد نمی‌کند.

سوال این است که واقعا آنچه که ایشان گفته است با کلام محقق خوبی چه فرقی دارد؟ محقق خوبی که می‌گوید این دلالت التزامی است، این لازمه یا لازمه عرفی است یا لازمه عقلی؛ اگر گفتیم لازمه عرفی است که همان سخن محقق خوبی است، اگر گفتیم لازمه عقلی است، عقل تارتا بین ارتفاع وجوب و ثبوت الحرمة یک ملازمه تامه می‌بیند و برای هیچ چیز دیگری نقشی قائل نیست، در اینصورت عقل می‌گوید سبب ارتفاع وجوب، ثبوت حرمت است و تنها سبب را یک وقت ثبوت الحرمة می‌داند که طبیعتا با ارتفاع حرمت وجوب ثابت می‌شود، زیرا وقتی سبب از بین رفت مسبب هم از بین می‌رود و لذا وجوب ثابت می‌شود ولی یک وقت عقل نگاه می‌کند و می‌گوید حرمت خودش یک امر است و مانعیت هم یک امر دیگر است، آن فرضی که محقق نایینی مطرح کردند این است که مانعیت در عرض حرمت است، یعنی شما از آن دلیل کانه حرمت و مانعیت را در عرض هم استفاده کردید. طبق این بیان از دید عقل هم حرمت با وجوب سازگار نیست و هم مانعیت، کانه دو سبب اینجا وجود دارد. اگر دو سبب باشد، زمانی آن مسبب حاصل می‌شود که هر دو محقق شود و اگر یکی از این دو منتفی شد، احتمال سبب دیگر تأثیر بگذارد، البته نه به عنوان جزء السبب یعنی السبب اما هذا او ذاک کانه یا مانعیت یا حرمت؛ حال اگر حرمت کنار رود به چه دلیل می‌گویید چیزی که مقتضی عدم الوجوب باشد عقلا نیست؟ پس مانعیت را چه می‌کنید؟ یعنی کانه ایشان در اشکال به محقق نایینی از فرض بحث خارج شدند، از فرض مسئله‌ای که محقق نایینی مطرح کردند خارج شدند، محقق نایینی از اساس مطرح می‌کند که اگر ما قائل شویم حرمت و مانعیت، هر دو از دلیل تحریم استفاده می‌شود در عرض هم، به چه دلیل شما می‌گویید اگر حرمت منتفی شد، دیگر عقلا چیزی که مقتضی عدم الوجوب باشد نیست؟ پس مانعیت چه کاره است؟ اگر هم مانعیت را راسا از این دایره خارج کنید معنایش این است که به آن فرض محقق نایینی توجه نکرده‌اید، یعنی اصلا برای مانعیت هیچ نقشی قائل نشدید. لذا به نظر می‌رسد در این مسئله حق با محقق خوبی است و اشکال ایشان به محقق نایینی وارد است و آنچه که بعضی از بزرگان مطرح کردند، ولو اینکه ما نمی‌خواهیم مطلب ایشان را راسا نفی کنیم ولی آنچه که ایشان در اشکال به محقق نایینی و محقق خوبی گفتند به نظر می‌رسد خالی از اشکال نیست.

«والحمد لله رب العالمین»